



## فصل ۷

### رخداد و سازماندهی سیاسی

این راهپیمایی مردمان در مکانی خاص، در یک میدان، در خیابان‌ها، یا در کارخانه‌ها، این فشردگی و تراکم کمی، همه این‌ها به مثابه واقعیت عمل می‌کند، زیرا آنچه بدان جان می‌بخشد نوعی هستی مافوق، پرشده و سوزهمندشده حقیقت پیشاسیاسی است. یا به بیان دیگر احیاء و اراده خشن یک ناهستی که در هیأت شورشی تاریخی، با نوعی قطع رابطه با نمادهای دولت همبسته می‌شود. این [رخداد] از دل هیچ برمی‌خیزد؛ واجد قدرت دیکتاتورمانه خلق از عدم است. وقتی رد پاهایی از رخداد پیش از وقوع رخداد در کار باشند، نمایه‌هایی پیش‌رخدادی که بعد از وقوع رخداد و با نظر به گذشته می‌توان شناسایی‌شان کرد، می‌توان گفت این ردپاها بازتولیدکننده یا پیش-تولیدکننده صورت‌بندی نوعی فشردگی کمی و ابرهستی (super-existence) فشرده‌اند. در مصر، همچون فرانسه مقدم بر حوادث ماه مه ۱۹۶۸، چنین آثار و ردپاهایی به چشم می‌خورد: اعتصابات کارخانه‌ای سال ۶۷ و اوایل ۶۸ که ماهیتی خاص داشتند، زیرا توسط گروه‌هایی از کارگران جوان و مستقل از اتحادیه‌های کارگری رسمی برپا شده بودند (این همان جنبه نمایندگی کل طبقه توسط جزء فشرده‌ای از آن کل یا به تعبیر دموکرات‌های دل‌نگران ما «اقلیت فعال سیاسی» طبقه کارگر است)؛ و این وقایع که حتی پیش از بحث اعتصاب‌ها به میان آمدند، متضمن اشغال کارخانه‌ها بودند (و این همان وجه مشترک فشردگی و شدت فعالیت مبارزاتی است که با اشغال عرصه مبارزه گره می‌خورد).

رخداد، در مقام نوعی بازگشایی تاریخ، واجد سه نشانهٔ طلایه‌دار است، که هر سه آن‌ها جزئی درون‌ماندگار از تظاهرات وسیع مردمی‌اند: «تشدید، فشرده‌گی و مکان‌مندی». این‌ها همان عناصر پیشاسیاسی‌اند، بیداری تاریخ به یاری شورش‌هایی که از یک شورش آنی و نیهیلیسم قدرتمندش فراتر می‌روند. با این نشانه‌هاست که کار و کوشش حقیقتی نو آغاز می‌شود که، در سیاست، «سازمان» نامیده می‌شود.

یک سازمان در مقطع مشترک میان یک ایده و یک رخداد قرار دارد. اما این مقطع مشترک فقط به‌مثابهٔ فرآیندی وجود دارد که سوژهٔ آنی و بی‌واسطه‌اش، همان مبارز سیاسی است. مبارز سیاسی، موجودی دورگه است، زیرا او همان چیزی است که یک جنبش شورشی، جنبشی که بار دیگر به تسخیر ایده درآمده است، قادر به زایش آن است. ایده دهه‌های متمادی خصلت جمهوریخواهانه داشت، در قرن نوزدهم ایده کمونیستی شد منتها «از روی ساده‌لوحی»، و در قرن بیستم به قالب دولت کمونیستی درآمد. اجازه دهید مقدمتاً پیشنهاد کنیم ایده در قرن بیست و یکم به‌شکلی دیالکتیکی کمونیستی است. نام حقیقی آن در حاشیه‌های تولد دوبارهٔ تاریخ از راه خواهد رسید.

دورگه‌شدن مبارزه‌جویانه چگونه در مقام وفاداری به رخداد حاصل می‌شود؟ این نکته که شورش پیش از هر چیز گواهی بر ارزش تاریخی ایده است، قطعی است و این نکته نیز به همان میزان قطعی است که سازمان گواهی‌ست بر ارزش سیاسی شورشی که بدان وفادار است، آن‌هم از آن رو که از منظر سازمان، شورش مؤید ایده است.

در اینجا ایده اشاره دارد به نوعی طرح‌افکنی تاریخی از آنچه در آینده صیوروت تاریخی یک سیاست خواهد بود — صیوروتی که اعتبار آغازین آن نشأت‌گرفته از شورش است. برای مثال، خواهیم گفت برابری، در مقام هنجار همهٔ صور مبارزه، «به‌ناچار به قاعده بدل خواهد شد»؛ یا خواهیم گفت کمونیسم دلالت دارد بر امکان ذهناً مفروض تأسیس جامعه‌ای سراپا متفاوت که از زیر سلطهٔ سرمایه خارج شده، تابع هنجار برابری گردیده و بر پایهٔ همگروهی و همکاری آزادانهٔ اعضای تشکیل‌دهندهٔ جامعه اداره می‌شود. لیکن ما فقط از آن رو چنین خواهیم گفت که اندیشیدن، سخن‌گفتن و عمل‌کردن بر این

اساس استمرار<sup>۱</sup> دائمی شورش ملغی شده را سازماندهی می‌کند. به همین دلیل است که ایده، مقدم بر شورش نیست بلکه با اثرات واقعی آن در فرآیند ساختن یک استمرار در هم تنیده است. به همین سیاق، بعداً ایده نیز واقعیت سازماندهی سیاسی مردمی را پیش‌فرض خواهد گرفت.<sup>۲</sup>

سیاست حقیقی آنچه را یک شورش در قالب هستی یک ناهست برملا ساخته و یگانه محتوای تولد دوباره تاریخ است امری ابدی تلقی می‌کند. بدین‌منظور، ضروری است تا زمان، در پرتو ایده که به‌صورت انتزاعی مبارزان را وحدت می‌بخشد، در بطن خود ردپا یا اثری از آن چیزی را حفظ کند که موجد قدرت خلاق شورش تاریخی است: فشردگی، تشدید و مکان‌مندی.

فشردگی یا تراکم (که به‌واسطه آن اقلیتی کوچک همان هستی راستین تمامی شورش است) به‌طور کلاسیک تحت حفاظت قواعد دقیق عضویت در سازمان است. نوعی خط‌کشی صوری میان کسانی که عضو آن هستند و کسانی که نیستند ایجاد می‌شود، همان‌قدر قدرتمند که خط‌کشی به‌هنگام وقوع شورش میان آنان که آنجایند و آنان که در خانه می‌مانند. تشدید به‌لطف اکتیویسم مبارزه‌جویانه حفظ می‌شود، به‌لطف حیاتی وقف الزامات کنش [سیاسی] و سوژگی‌بی که نسبت به اوضاع و احوال تیزبین‌تر و حساس‌تر از کسی‌ست که به قلمرو هستی تکراری و روزمره پس‌نشسته است. و پاسداری از مکان‌مندی نیز به عهده قواعد سخت و استوار فتح عرصه‌هایی خواهد بود که آدم در آن‌ها حضور دارد (یک بازار همگانی خاص، یک مهمانخانه ویژه کارگران آفریقایی، یک کارخانه، یک برج در مجتمعی مسکونی و غیره). این مجموعه تشکیل‌دهنده بُعد یا ساحت مبارزه‌جویی درون گونه خاصی از سازمان است، که برای دهه‌ها در قرن بیستم «حزب کمونیست» نامیده می‌شد، هرچند امروزه بی‌شک باید جویای نام متفاوتی باشد.

---

<sup>۱</sup> - واژه duration که به نوعی زمان غیرخطی اشاره دارد، در ترجمه آثار فلسفی برگسون و دیگران به «دیرند»، «دیمومت» و «استمرار» برگردانده شده است. م

<sup>۲</sup> - در مضمون ایده خوانندگان می‌توانند به متن نهایی در کتاب فرضیه کمونیسم رجوع کنند.

در ابتدا این دستورهای مطلق معطوف به وفاداری معقول به نظر می‌رسید؛ و به همین سبب نیز در سراسر دوره پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه حمایت میلیون‌ها کارگر، دهقان و روشنفکر را جلب کرد. سه وجه مشخصه رسالت مبارزه‌جویانه، این واقعیت را نهادینه می‌کرد که سازمان هنوز شاگردی نوآموز در آن فرآیندهایی بود که طی آن‌ها نوعی تولد دوباره تاریخ به واقعیت بدل نشده بود و، از این طریق، ایده کمونیسم تمامی این واقعیت شورشی و مردمی را تغذیه کرده بود.

با این حال محتمل است که رویه‌های پاسداری از امر حقیقی در دنباله‌های آتی دگرگون شوند. شکل حزب دوران خود را طی کرده است و در قریب بس کوتاه در هیأت تجسدهای دولتی‌اش به ته رسیده است. احزاب کمونیست که مناسب فتح نظامی قدرت بودند، عجز خود را از اجرای فرآیندی به اثبات رساندند که نهایتاً، در مقیاس وسیع، یگانه وظیفه و رسالت دولتی است که رو به محو شدن می‌رود؛ حل و فصل خلاقانه تناقضات در میان مردم، آن‌هم بدون انتخاب راه آسان، یعنی پیروی از الگوی تروریستی حل و فصل تناقضات با دشمن. امروزه این مشکلی بس عظیم برای ماست: ابداع نوعی انضباط سیاسی انقلابی که اگرچه، وارث دیکتاتوری امر حقیقی یا همان مولود شورش تاریخی است، لیکن از الگوی پایگانی، اقتدارگرا و جنون‌آمیز ارتش‌ها یا نیروهای ویژه پیروی نمی‌کند.

در هر حال، واقعیت آن است که سازمان، با صوری‌کردن ویژگی‌های برساننده رخداد، حفظ اقتدار خویش را ممکن می‌سازد. شاید بتوان گفت همراه با این صوری‌سازی، به تعبیری، گذاری روی می‌دهد از امر واقعی به امر نمادین، یا از میل به قانون. سازمان دیکتاتوری امر حقیقی را که مبنای تشخیص جهانی واقعیت شورش تاریخی است به قانونی سیاسی بدل می‌سازد.

به گفته لاکان میل همان قانون است. من هم همین را می‌گویم، با این توضیح که وقتی قاعده لکان را به این صورت بازمی‌نویسم که «فرایند سازماندهی همان فرایند رخداد است»، مبنای این بازنویسی برای من میانجیگری نوعی صوری‌سازی

است. اما در لاکان نیز — و من این بصیرت ژرف را مدیون خود اویم — صورتی سازی به نوعی میانجی‌گری میان میل و قانون اشاره دارد که نام آن سوژه است.

یک سازمان سیاسی سوژه نوعی انضباط رخداد است، نظمی در خدمت بی‌نظمی و پاسدار دائمی یک استثناء. این سازمان میانجی‌بی است میان جهان و جهان در حال تغییر؛ و به تعبیری عنصر این‌همانی جهان در حال تغییر، زیرا سازمان به این پرسش سوپزکتیو می‌پردازد: «چگونه می‌توانیم در بطن خود جهان به دگرگون‌ساختن جهان وفادار باشیم؟» و این پرسش بدل می‌شود به «چگونه می‌توانیم آن حقیقت سیاسی را در تاروپود جهان بیافیم که رخداد، شرط امکان تاریخی‌اش بود، بی‌که بتواند معادل تحقق این امکان باشد؟». چگونه می‌توانیم بیداری وجود تاریخ را به صورت سیاسی ثبت کنیم، یعنی در قالب مادیتی فعال ذیل پرچم یا نشان ایده؟

شاید به منظور روشن‌ساختن این مهم، نخست باید آن را برحسب نظم و ترتیب دلایل تکرار کنیم.

۱- یک جهان همواره درجاتی از شدت هستی را به همه موجودات ساکن آن جهان عطا می‌کند. آن دسته از مردمی که این جهان کمیتی ضعیف و حتی ناچیز از هستی به ایشان عطا می‌کند، از نقطه نظر وجود داشتن‌شان اصولاً در وضعیتی مبتنی بر برابری با دیگران قرار دارند. پرولتراهایی که می‌گویند «ما هیچ‌ایم، بگذار همه چیز باشیم» مطلقاً در چنین وضعیتی قرار دارند؛ و اگر می‌گویند هیچ هستند، این گفته ناظر به وجود ایشان نیست، بلکه معطوف به شدت هستی عطاشده به ایشان در سازماندهی این جهان است، که حاصل آن برای پرولترها عملاً نهست بودن در این جهان است. درعین حال می‌توان گفت مفهوم وجود، محمولی گسترده است (هرکس می‌تواند خود را به حسب برابری در مقام یک انسان زنده عرضه کند)، حال آن‌که مقوله هستی محمولی فشرده است (هستی به صورت سلسله‌مراتبی نظم می‌یابد). یک شورش تاریخی خالق لحظه‌ای است که در آن بروز افزایشی در وجود-برابر، که همواره به مرتبه رخداد تعلق دارد، داوری کردن درباره آن قضاوتی را ممکن می‌سازد که تعیین‌کننده شدت هستی آدمی بوده است.

۲- در هر جهانی هستند موجوداتی نهستنده که زنده‌اند، لیک آن جهان فقط حداقلی از شدت وجود را به ایشان عطا می‌کند. ریشه هر نوع تأیید خلاق در تشخیص نهستنده‌های جهان نهفته است. در اساس، نکته مهم در هرگونه خلاقیت راستین، صرف‌نظر از عرصه و قلمروی آن، بیشتر تعیین نهستنده‌هاست تا روشن‌ساختن این‌که چه چیزهایی هستند. آموختن از نهستنده ضروریست، زیرا در اینجاست که زخم‌ها و آسیب‌های وارده به این موجودات، و در نتیجه قدرت و توانایی وجود-برابر در تقابل با این زخم‌ها، عیان می‌شود.

۳- علامت یک رخداد این واقعیت است که در نسبت با یک جهان خاص، یک نهستنده می‌رود تا به هستی راستین، نوعی هستی پرشدت دست یابد.

۴- اگر کنش سیاسی را مدنظر قرار دهیم، آن صور اولیه تغییر جهان یا تولد دوباره تاریخ – همان صوری که در دل رخداد عیان‌اند، لیکن آینده‌شان هنوز رقم نخورده است – عبارتند از: تشدید، زیرا سرچشمه اصلی امورمان توزیع شدت‌های متفاوت هستی است؛ فشردگی – وضعیت در قالب نوعی بازنمایی خود فشرده می‌شود، نوعی مجاز مرسل درباب کلیت وضعیت؛ و مکان‌مندی – ضرورت ساختن نمادین عرصه‌های مهم و بامعنا که در آن‌ها قابلیت مردم در تعیین سرنوشت خویش رؤیت‌پذیر می‌شود. باید توجه داشت که این رؤیت‌پذیرشدن، فی‌نفسه قابلیت تقلیل به حضور یا مرئی‌شدن در رسانه‌های جمعی یا همان عرصه ارتباطات نیست.

۵- آن رؤیت‌پذیری بی‌که به‌واسطه مکان‌مندشدن شورش به‌دست می‌آید، واجد نوعی معنا و اهمیت ذاتی است. این نوعی هنجار درون‌ماندگار است و باید خود را مرئی سازد: رؤیت‌پذیری خطابی کلی و همگانی است که خود را نیز شامل می‌شود. ولی اهمیت آن از چه روست؟ زیرا برای وجود امر نهستنده ضروری است تا به‌مثابه هستنده ظاهر شود – امری که نوعی دگرگونی در خود قواعد رؤیت‌پذیری آغاز می‌کند. مکان‌مندی همان ایده پای‌فشاردن در جهان بر رؤیت‌پذیری عدالت کلی و همگانی است، آن‌هم در شکل اعاده امر ناهستنده. آنچه برای انجام این کار

ضروریست، نه به رخ کشیدن عضله‌ها، یا تأکید بر قدرت چندصد هزار (یا چند میلیون) نفر، بلکه اثبات این امر است که آدمی ارباب نمادین عرصه شده است.

۶- یک شورش تاریخی، یعنی یک رخداد ماقبل سیاسی، زمانی روی می‌دهد که نوعی مافوق هستی پرشدت، که با نوعی فشردگی گسترده گره خورده است، تعریف‌کننده عرصه‌ای باشد که تمامیت وضعیت در آن به هیأت نوعی رؤیت‌پذیری معطوف به همگان انعکاس یابد. تشخیص یک وضعیت رخدادگون، امریست که در یک چشم‌به‌هم‌زدن رخ می‌دهد: از آنجا که خطاب این وضعیت کلی و همگانی است، پس تو نیز همچون هر کس دیگر از کلی بودن رؤیت‌پذیری آن تأثیر می‌پذیری. پس تو می‌دانی که وجود یک ناهستنده، هم‌اینک در عرصه ویژه آن ظاهر گشته است و همان‌طور که پیش‌تر گفتیم درست به همین سبب است که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را عملاً انکار کند.

۷- آنچه من پرسش سازمان، یا همان *انضباط رخداد* می‌نامم، چیزی نیست مگر امکان نوعی تفکیک و تقسیم اثرگذار ایده، یعنی تقسیم ایده به کنش‌ها، اعلام‌ها و ابداع‌هایی که گواه *وفاداری* به *رخداد*ند. در کل، یک سازمان چیزیست که به‌صورت جمعی اعلام می‌کند که برای رخداد و ایده به یکسان بسنده است، آن‌هم طی دوره‌ای زمانی که بار دیگر زمان جهان گشته است. این لمحۀ سازماندهی دشوارترین لمحۀ آن است و نیازمند توجه جمعی خاص است، زیرا این همان لمحۀ جدایی‌ها و همچنین لمحۀ ایست که در آن دشمن (این پاسدار تاریخ به‌خواب‌رفته) می‌کوشد بار دیگر دست بالا را بگیرد. اگر این لمحۀ از کف برود، تولد دوبارۀ تاریخ چیزی بیش از یک حکایت درخشان نیست و سیاست نیز بی‌جان و بی‌رمق باقی خواهد ماند.

۸- از این رو، فرآیندی که «سازماندهی» می‌خوانمش تلاشی است برای حفظ ویژگی‌های رخداد (تشدید، فشردگی و مکان‌مندی) آن‌هم در زمانی که خود رخداد دیگر واجد نیرو و توان اولیه‌اش نیست. در این معنا، سازمان، آن‌هم در فضای پوشیده سوبژکتیوی که ایده در آن خود را برپا نگاه می‌دارد، عبارت است از: استحاله قدرت رخدادی به

زمان‌مندی. سازمان، همان/بداع نوعی زمان است که ویژگی‌های خاص آن از خود رخداد اخذ می‌شود، زمان که به تعبیری آغاز رخداد را منکشف می‌کند. از این رو چنین زمانی را می‌توان بیرون از زمان دانست، آن‌هم بدین مفهوم که سازمان، به جاگرفتن در نظم زمانی دیکته‌شده از سوی جهان پیشین تن در نمی‌دهد. در این جا با چیزی روبه‌رویم که می‌توان آن را بیرون-از-زمان سوژه نامید، آن‌هم در مقام سوژه امر استثنائی.

اگر رخداد، همان شورش تاریخی، گسستی در زمان باشد — گسستی که در آن ناهستی نمایان می‌شود — سازمان نوعی بیرون-از-زمان در زمان است، که خالق آن سوژکتیویته جمعی بی‌ست که در بطن آن هستی‌یی می‌رود که ناهستی در پرتو ایده از آن خود کرده است، تا قدرت محافظه‌کار دولت، این پاسدار همه‌صور زمانی سرکوب و ستم را به چالش کشد.